

"اطلاعیه"

سینه های ما سرشار از گلوله است.

علی فرهنگ

دقیقاً ده روز پس از تهاجم "قلمی" و "سازمانیافته" محسن کدیور و احمد صدری به "سازمان مجاهدین خلق ایران"، تهاجم "نظامی" و "سازمانیافته" مزدوران "نوری المالکی" آغاز گردید.

در مقاله ای که در نقد مواضع "فرصت طلبانه" نویسندگان "جرس" به رشته تحریر در آوردم متذکر شدم که "نبرد آلترناتیوها در نقطه صفر مرزی" در جریان است. در همان مقاله به این نکته اشاره کردم که سیر وقایع و به ویژه حضور غیر مترقبه "اتاق فکر" جنبش "سبز" در معادله "تنظیم رابطه" اپوزوسیون انقلابی و "شیطان بزرگ" به معنای وجود "کاسه ای زیر نیم کاسه است".

فی الواقع اما نمی دانستم که این "کاسه" که قرار بود "از زیر نیم کاسه" بیرون بیاید به منظور انتقال "خون" فرزندان خلق به جیب گشاد رژیم آخوندی مورد استفاده قرار بگیرد.

این اتفاق اما به وقوع پیوست.

"سازمان مجاهدین خلق ایران" پس از آنکه ارتش تحت امر "نوری المالکی" به اشغال بخش هایی از "اشرف" پرداخت، همگان را مطلع ساخت که "تهاجم" دیگر، "نسل کشی" دیگر و "جنایت" دیگر در "انتظار" است. هیچ کس اما این تذکر را نشنید، جزء عده معدودی به انضمام "شیطان بزرگ" و علی القاعده "شیطان مجسم"!

"شیطان بزرگ" در سریال مشمزنکننده "تجاهل"، نقش اول را ایفا نمود و "اسکار" را به چنگ آورد.

"شیطان مجسم" نیز "سور عزای ما را بر سفره نشسته است" تا به وقت "انتقام"، ما بمانیم و او.

این اما آخرین "تهاجم" است! تردید نکنید!

در این آخرین "تهاجم"، یا "مجاهدین خلق" با تلفات سنگین، عقب می نشینند و "اشرف" را وامی نهند و یا شیاطین "بزرگ" و "کوچک" و "مجسم" از دروازه "اشرف" رانده می شوند. راه دیگری متصور نیست!

"شق اول" همان "شق سیاه" است. موفقیت "شق اول" به معنای آن است که جنبش "سرخ" تا "اطلاع ثانوی" به محاق توقیف رهسپار می شود و جنبش کذابی "سبز" به عنوان بازیگر یگانه، در صحنه به ایفای نقش می پردازد. "شق دوم" اما همان "شق سفید" و مطلوب است. "مجاهدین خلق"، عاشورا می آفرند، می سوزند و خاکستر می شوند و از خاکستر آن ها، "ققنوس" زاده می شود و لاجرم میز بازی "غول ها" برای همیشه "وارونه" می شود. جنبش "سرخ" نیز که یکبار در ۶ و ۷ مرداد ۱۳۸۸، "میوه ممنوعه" اشرف را چشیده بود، این بار با "اختیار" و بار "امانت به دوش"، از بهشت "سبز" رانده می شود تا در زمین سرخ "آلترناتیو دموکراتیک"، هیبوط بیابد.

پیروزی "شق دوم" همچنین، به معنای خروج "مجاهدین خلق" از لیست تروریستی آمریکا و بالطبع تثبیت "آلترناتیو دموکراتیک" در عرصه بین المللی خواهد بود.

"مجاهدین خلق" بی تردید به "شق دوم" امید و ایمان دارند. پایداری پرشکوه "اشرفیان" پس از تهاجم آمریکا به عراق گویای این مدعا است. آن ها برخلاف توصیه های عقلائی! "عاقبت طلبان" و بی توجه به زخم زبان های جماعت مگس وار کین توز، در درون آتش، با "چنگ و ناخن و دندان"، اشرف را حفظ کردند.

شیاطین اما در کمین نشسته اند. آن ها "شق اول" را "استارت" زدند. خاموش کردن "لوکوموتیو ارتجاع"، ترغیب داور به میدن در سوت خود و اعلان پایان بازی دیرینه "مماشات"، اما بر عهده "آنتی تز" آن ها است.

نبرد "انسان" و "شیطان" به شکوه‌مندترین فراز خود منتهی شده است. استراتژی "جنگ صد برابر" از اینجا نشأت می‌گیرد.

در این "فراز شکوهمند" اما سینه‌های ما سرشار از "گلوله" است.

اینجا دیگر برای من، صحنه "سیاست" نیست. اینجا دیگر برای من، "استراتژی"، "تاکتیک"، "جنگ روانی" و معادله "تصاحب قدرت سیاسی" معنا ندارد.

اینجا "قلم" به اختیار خود می‌دود!

اینجا همه "عشق" است و بس!

اینجا تماماً بر پایه "عاطفه" ای بنا شده است که "اکنون" در "اشرف" تیرباران می‌شود. اینجا فقط "درد" است؛ درد جانگاہ فردی که با "مجاهدین خلق" بزرگ شد، مجاهد نشد اما "مجاهد" ماند!

این دیگر تراشه‌های آتشفشان خشم فردی است که "شرافت" اش را مدیون نسلی است که بر چوبه‌های دار بوسه زد و به جوخه‌های اعدام، اعتبار بخشید.

این دیگر "اشک" نیست که سرازیر می‌شود، "خون دل" است که سرریز می‌شود.

این دیگر فریاد مظلومیت عریان یک نسل است که مرا از نسل دیگر این چنین "چوب" می‌زند.

عزیزترین عزیزانم، رفقایم، پدران و مادرانم، برادران و خواهرانم؛

از شب گذشته هزار بار مُردم و زنده شدم، هزار بار سوختم و خاکستر شدم. هزار بار خودم را نفرین کردم که من "اینجا" چه می‌کنم؟! همه چیز من "آنجا" است؛ در میان شما، در میان شما "خوبان".

ایکاش آنجا بودم. ایکاش اولین گلوله بر سینه پر زخم من می‌نشست.

سیل "آب چشم"، امان مرا ربوده است. "اشک" نیز این روزها، کفاف رنج و شکنج ما را نمی‌دهد.

به امید "خسرو خوبان" زنده ام. به امید "مسعود" که یکبار دیگر "هستی" همه ما را - سازمان رهبری کننده انقلاب را - با اتکا به پایداری و "صدق و فدا"ی شما "خوبان" از این تلاطم خونفشان، به سلامت، عبور دهد.

به این امید، "ایمان" دارم!

تهران - ۲۰ / فروردین / ۱۳۸۹